

بررسی سه دیدگاه، اخلاق مبتنی بر فضیلت، ...

<"xml encoding="UTF-8?">

چکیده

مقاله حاضر درصدد بیان معیاری است که فلاسفه اخلاق در جهت درست و نادرست بودن احکام اخلاقی ارائه داده اند، اما از آن جایی که به نظر نویسندگان دیدگاه اخلاق مبتنی بر فضیلت از جایگاه عمیق تری برخوردار بوده، به نقد و بررسیهایی که نسبت به این دیدگاه بعمل آمده، پرداخته شده است. همچنین به نقدهایی که این دیدگاه نسبت به دیدگاه مقابل خود، یعنی اخلاق مبتنی بر عمل دارد، اشاره شده و در پایان به تبیین قول مختار در این زمینه پرداخته شده است.

واژگان کلیدی فضیلت، ارزش، اخلاق، انگیزه، وظیفه، اصول اخلاقی

مقدمه

موضوع اخلاق بویژه از اواخر قرن بیستم، اولویت و اهمیت خاصی پیدا کرده، چرا که برای همه انسانها شناختن اصول رفتار درست، جهت خوب زیستن، نقش اساسی دارد، بنابراین ما نیز یکی از مباحث فلسفه اخلاق، یعنی معیار صواب و خطا بودن گزاره ها و احکام اخلاقی را مورد بررسی قرار می دهیم. در این بحث معمولاً از سه نظریه سخن به میان می آید.

(1) نظریه غایت انگار (2) نظریه وظیفه گرا (3) نظریه فضیلت محور

مقصود از دسته اول، آن گونه نظریاتی است که ارزش عمل را، مبتنی بر نتیجه آن می دانند؛ البته این خود نیز انواع گوناگونی دارد؛ اما همه آنها به utilitarianism مشهور هستند که به معنای سود گروی است، اما غایت گرایان غالباً لذت گرا هستند، گرچه عده ای از آنها کمال گرا هستند. بین لذت گرایان نیز اختلاف نظر وجود دارد؛ عده ای خودگرا هستند، یعنی معتقدند که انسان باید همیشه کاری را بکند که بیشترین خیر خودش را ایجاد کند. در حالی که عده دیگر که به سودگرای جمعی مشهورند، معتقدند غایت اخلاقی که باید در تمام اعمالمان به دنبال آن باشیم، بیشترین غلبه ممکن خیر بر شر در کل جهان است. البته هر یک از نظریات سودگرا، از جهت دیگر نیز قابل تقسیم به سودگروی عمل نگر و قاعده نگر است.

اما نظریات وظیفه گرا بطور کلی صرفاً تأکید بر عمل دارند؛ به بیانی دیگر معیار اخلاقی بودن عمل را وظیفه بودن آن می دانند.

صاحبان نظریات دسته سوم نیز معتقدند که نه تنها انجام کار درست اهمیت دارد، بلکه انگیزه نیز در انجام آن لازم است.

در این مقاله، کوشش شده این تقسیم بندی را براساس تفسیری که فلاسفه معاصر داشته اند مطرح کنیم، از این رو می توان، اقوال آنان را در سه دسته کلی جای داد. مسلماً در این مقاله مجال بحث از اقسام دیگر و

جزئیات مربوط به آن نمی باشد. به دلیل این که طرح دوباره فضایل اخلاقی به عنوان یک نظریه اخلاقی، عمدتاً معلول عدم رضایت از نظامهای اخلاقی عمل محور بوده است و همین امر سبب شده بود که بعضی از فلاسفه در پی بازگشت به یک نظریه اخلاقی مبتنی بر فضیلت باشند، بطوری که می توان گفت، چهره فلسفه اخلاق، در قرن بیستم کاملاً عوض شده و دوباره حاکمیت ارسطو به میان آمده است. بنابراین در این مقاله، درصدد مقایسه بین دو نظام اخلاق عمل محور و اخلاق مبتنی بر فضیلت برآمده و از طرح کردن نظریات غایت انگارانه صرف نظر شده است؛ اما این که سه دسته از دیدگاههای مبتنی بر عمل را مطرح می کنیم، از این باب است که قائلان به اخلاق مبتنی بر فضیلت، معمولاً درصدد انکار این سه دیدگاه برآمده اند و دلیل آن این است که هر یک از این سه قسم به نحوی به نقش فضایل اشاره دارند که البته با آن کارکردی که اخلاق مبتنی بر فضیلت در نظر دارد، منافات دارد. پس این دسته بندی براساس آن مدرک و معیاری بعمل آمده که آنها را دقیقاً در مقابل اخلاق مبتنی بر فضیلت قرار می دهد.

بررسی سه دیدگاه «اخلاق مبتنی بر فضیلت» و «اخلاق مبتنی بر عمل» و «اخلاق مکمل»

1 - دیدگاه اخلاق مبتنی بر عمل

این دیدگاه که به دیدگاه باید شناختی یا وظیفه گروی نیز موسوم است، معتقد است، ارزش یک عمل به نتیجه و آثار آن بستگی ندارد، بلکه به این که براساس اصول اخلاقی باشد بستگی دارد. اصول هدایت کننده عمل همان ماهیت اخلاق است. فضائل ناشی از اصول هستند.

اما برای تبیین بیشتر ابتدا لازم است به سه نمونه، از دیدگاههای مبتنی بر عمل اشاره کنیم.

الف - یک دیدگاه معتقد است که قواعد اخلاقی باعث می شود که افراد، کارهایی را انجام دهند یا از کارهایی صرف نظر کنند و این افعال می توانند توسط کسانی که فاقد فضائل گوناگونی هستند انجام بگیرند، چنانکه می توانند توسط کسانی که واجد آن فضائل هستند انجام گیرند. این دیدگاه موسوم به دیدگاه مبتنی بر عمل قواعد می باشد. (Elhics P.173)

البته یک اشکال عمده این دیدگاه، این است که ارتباط علی بین فضیلت و عمل را نادیده می گیرد. انجام کار درست بدون میل الزام آور، مانند کسی است که هرگز بازی بسکتبال نکرده و بخواهد، در یک مسابقه عظیم شرکت کند. به همین ترتیب ما بدون داشتن فضائل نباید انتظار داشته باشیم که رفتار شایسته داشته باشیم؛ اگرچه به صورت اتفاقی از انجام گرفتن کارهای درست از افراد بی فضیلت و کارهای نادرست از افراد صاحب فضیلت متعجب می شویم؛ چون به دلیل ارتباط نزدیک علی امکان ندارد که اراده نیک، کار نادرست انجام دهد یا اراده بی تفاوت، کار نیک انجام دهد.

اشکال دیگر این که این نظریه فقط قواعدی را که باعث انجام عمل می شوند، معین می کند؛ اما قواعد اخلاقی دیگری نیز وجود دارند که فضائل را ایجاب می کنند.

ب - نمونه دیگر این که گفته می شود فضائل اخلاقی، امیالی هستند، برای پیروی از قواعد اخلاقی، یعنی برای انجام یا عدم انجام افعال معینی. طبق نظریه مطابقت درباب فضائل، هر فضیلتی مطابق با یک اصل مناسب اخلاقی است. این دیدگاه مشهور به نظریه ساختار گرا (reductionist Thesis) می باشد. (Ethics.P.174).

برای ردّ این نظریه می توان به گفته ارسطو استناد کرد که می گوید :

ابتدا باید میل به فضیلت وجود داشته باشد، یعنی دوست داشتن آنچه خوب و شایسته است و تنفر از آنچه که بد و ناشایسته است. بنابراین اگر دو شخص را در نظر بگیریم که اعمال آنها به نحو برابر صحیح است، اما در نگرشهای آنان تفاوتی وجود دارد. یکی از موفقیت‌های دیگران خوشحال و از شکست‌های آنان ناراحت می‌شود، ولی دیگری از شکست‌های آنان خوشحال و از موفقیت آنان ناراحت می‌شود، تا زمانی که افعال آنان در خارج، یکسان است، قائلان به اخلاق مبتنی بر عمل، هر دو را به نحو یکسان اخلاقی می‌دانند؛ در حالی که از نظر قائلان به اخلاق مبتنی بر فضیلت، شخص دوم فاقد گرایش اخلاقی الزامی است، از این رو تکلیف اخلاقی دارد که گرایش خود را عوض کند.

بنابراین دیدگاه مبتنی بر عمل، این ویژگی اخلاق را نادیده می‌گیرد و اخلاق را به اعمال، تحویل می‌برد. ج - دسته سوم، بدین صورت است که گفته می‌شود، فضائل اخلاقی، هیچ ارزش ذاتی ندارند، بلکه ارزش ابزاری (instrumental value) دارند. فضائل فقط از این جهت که انگیزه اعمال صحیح می‌شوند، اهمیت دارند، این دیدگاه موسوم به نظریه ابزاری ارزش می‌باشد.

البته این دیدگاه ابزاری درباره فضائل، توسط قائلان به اخلاق مبتنی بر فضیلت، انکار می‌شود. فضائل دارای ارزش ذاتی هستند و صرف ابزار نیستند، بلکه بخشی از حیات نیکو می‌باشند. بنابراین خیر صرفاً به خاطر امور دیگر خیر نیست، بلکه خودش ارزش حیاتی دارد. پس اگر دو شخص فوق را در نظر بگیریم، شخص اولی، فرد بهتری است، چون او گرایش مناسبی دارد. فقط انجام کار خوب، کافی نیست، حتی اگر دلیل خوبی برای انجام آن باشد؛ بلکه مهم است که آن کار با گرایش درست انجام شود. داشتن گرایش و امیال درست، حتی اگر هیچ کاری انجام نشود لازم است. بنابراین به نظر می‌رسد نیت و انگیزه شخص، رکن اساسی باشد، بطوری که انسانیت انسان در سایه آن شکل می‌گیرد و به بیان دیگر فضائل، خود باعث شکوفایی انسان می‌شوند و از این رو نمی‌توان گفت زندگی، بدون فضیلت زندگی ارزشمندی نیست.

2 - انتقادات کلی و عمده به اخلاق مبتنی بر عمل (قاعده محور)

1- اخلاق مبتنی بر عمل، فاقد انگیزه است. در واقع اخلاق مبتنی بر عمل، بی روح و حتی خسته کننده است و نمی‌تواند باعث یا الهام بخش عمل باشد، بویژه که ملاحظه می‌شود که اغلب دستورات و قواعد در چنین نظام‌هایی سلبی هستند «تو نباید...»

جان استوارت میل درباره اخلاق به اصطلاح مسیحی عصر ویکتوری چنین گلایه می‌کند :
«اخلاق مسیحی همه ویژگی‌های یک عکس العمل را دارا می‌باشد. بخش عمده آن اعتراضی است، علیه بت پرستی و شرک. آرمان آن بیشتر سلبی است تا ایجابی، انفعالی است تا فعال. در پی دوری از شیطان است، نه این که در جستجوی فعالانه خیر باشد. در فرامین آن «تو نباید» به عبارت «تو باید» غلبه دارد. بلند نظری، همت، منزلت شخصی، حتی حس احترام ناشی از انسانیت محض است، نه جزء دینی تربیت ما و هرگز نمی‌تواند از معیار اخلاقی پرورش یافته باشد که تنها ارزش در آن، ارزش اطاعت است.» (Essay. P.112).
پس می‌توان گفت چنین نظریه‌ای که اصول اساسی آن بیشتر سلبی است نه ایجابی، ارزش کمی برای اخلاق قائل است، در حالی که اخلاق به عنوان فعالیت ذاتی دارای ارزش، تلقی می‌شود.

2- اخلاق مبتنی بر عمل بر اساس یک الگوی الهیاتی قانونی (Theological - legal) Model است که زمان آن گذشته و تناسبی ندارد. یکی از انتقاداتی که در رابطه با اخلاق مبتنی بر عمل مطرح کرده اند، این است که زبان

اخلاقي در نظامهاي سنتي، معمولاً داراي ساختاري است که به قانون شباهت دارد. بطوري که مفاهيم درست و نادرست در ساختار یک بافت قانوني رخ مي دهند که در آن نوعي مرجعيت (اقتدار) وجود دارد. البته بايد بگوئيم که اين مشکل در اخلاق قانون طبيعي، سنتي، مطرح مي شود، چون اصول اخلاقي را شبیه قانون و خدا را شبیه حاکم در نظر مي آورد. در حالي که امروزه اخلاق از زنجيره هاي الهياتي خود جدا شده و تبديل به فعاليتي خودمختارانه شده است. با اين ملاحظه، قيد قانوني نظريه اخلاقي جديد، در تضعيف روح اخلاق مؤثر بوده است. اخلاق براي انسان درست شده است نه انسان براي اخلاق.

بنابراين مقصود از اين نقد اين است که ممکن است، گاهي اصول اخلاقي ما در برابر عمل عميق تر اخلاقي که ناشي از شخصيت ماست، قرار گيرد که در آن صورت، انسان شايد وظيفه اش اطاعت از قاعده و قانون نباشد. چنانکه در عبارات کتاب هاکل بري فين آمده که هاک در آن جا ملاحظه مي کند که وظيفه اش اطاعت از قانون و بازگرداندن دوست سياهپوست خود و برده فراري است، در حالي که گاهي شخصيت هاک او را از تحويل دوستش باز مي دارد. (Ethics. P. 160).

3- اخلاق مبتني بر عمل، غالباً ساحت معنوي اخلاق را نادیده مي گيرد :

اخلاق مبتني بر عمل، همه داوريهاي اخلاقي را به داوريهاي درباره اعمال تحويل مي برد و از کيفيات معنوي قدرداني، عزت نفس، همدلي، داشتن احساسات مناسب، غفلت مي کند. حال اگر دو شخص در نظر گرفته شود که هر دو فرصت اختلاس دارند، اما در يکي تلاش مجدانه اراده است که باعث مي شود او در مقابل وسوسه اختلاس مقاومت کند، در حالي که در ديگري اين وسوسه، اصلاً ايجاد نمي شود، او به نحو اتوماتيک وار به خاطر شخصيت خود، اين اندیشه زودگذر را نفي مي کند، در اين جا ممکن است گفته شود که فرد اول داراي فضيلت مهم اراده قوي است؛ اما اين شخص، فضيلت شخصيت عميقي که فرد دوم از آن برخوردار است را ندارد.

در اين جا افراطي مانند کانت که بر وجدان و يا انجام وظيفه به خاطر خود وظيفه تأکيد دارند، مي گویند که فقط فرد اول شخصيت اخلاقي است، در حالي که فرد دوم، موجودي فوق اخلاقي است. او چيز نيکوبي در شخصيت خود دارد که فرد اول فاقد آن است و به همين ترتيب اگر دو فردي را در نظر بگيريم که يکي به جهت نيکوکاري پول خرج مي کند؛ ولي ديگري به علت احساس تأثر شديد از قربانيان قحطي. در اين جا نيز شخصي که با انگيزه چنين کاري را مي کند داراي احساسات اخلاقي درستي است. در حالي که ديگري يک ماشين اخلاقي محاسبه گر است که شور و حرارت متناسب با داوري پيرامون قحطي و گرسنگي را ندارد.

بنابراين به همان سخن ارسطو مي رسيم که مي گوید : ممکن است به اين نتيجه برسيم که بگوئيم انساني که از انجام کارهاي خير خوشحال نمي شود، اصلاً انسان خوبي نيست؛ زماني به نحو شايسته مي توان کسي را درستکار و نيکو ناميد که از انجام کار خير لذت ببرد، نه کسي که از انجام کار نيکو خوشحال نمي شود. (Aristotle, 1099a) پس خير واقعي آن است که شخص، خود مختارانه، مشتاقانه و با ميل آنچه را خير است انجام دهد.

4- نقد مک اينتايير بر اخلاق مبتني بر عمل

مک اينتايير از عميق ترين اخلاق گرايان عصر حاضر است که در برابر جريانات مختلف مدرنيسم و ليبراليسم

ايستاده و بازگشت به اخلاق ارسطويي را پيشنهاده مي کند و مي گوید :

«اخلاق مبتني بر عمل بيش از حد بر خود مختاري تأکيد مي کند و از محتوای عام اخلاق غفلت مي کند.» اين انتقاد را مک اينتايير در کتاب After uirruه مطرح کرده است. وي مدعي است که اخلاق قاعده، محور، نشانه

بیماری عصر روشنگری است که درباره اصل خود مختاری مبالغه می کند؛ یعنی توانایی هر کس در رسیدن به یک رمز اخلاقی (moral code) به وسیله عقل تنها.

از نظر وی نظامهای قاعده محور، بیش از حد، عقل گرا و جزء گرا (Atomistic) هستند. مک اینتایر پس از رد چنین فردگرایی، می گوید : در جوامع است که فضائلی نظیر وفاداری، عاطفه طبیعی، همدردی و علایق مشترک ایجاد می شود و گروهها را حفظ می کند. این وفاداری اولیه و اساسی است (وفاداری به خانواده، دوستان و جامعه) که امیال شایسته ایجاد می کند و به آسایش بشر می انجامد. وی معتقد است که یک نوع نابینایی ایدئولوژیکی محض است که باعث این تصور منحرف می شود. چرا که در واقع، همه رمزهای اخلاقی ریشه در اعمالی دارند که خودشان ریشه در سنتها یا صور زندگی دارند و ما اینطور نیست که در خلأ تصمیمات اخلاقی بگیریم. (After virtue. P. 259)

3 - دیدگاه اخلاق مبتنی بر فضیلت (اخلاق محض)

این دیدگاه ریشه در دنیای باستان بویژه در نوشته های افلاطون و ارسطو دارد. اخلاق مبتنی بر فضیلت نظریه ای است که طرفدار عمل کردن بر طبق فضیلت است و بعضی اظهار داشته اند که شق سومی در نظریه اخلاق است که بدیل نفع گرایی و مکتب کانتی می باشد. در حالی که یک شخص نفع گرا هم ممکن است طرفدار عمل کردن بر طبق فضیلت باشد، اما بخاطر نفع.

بنابراین دیدگاه اخلاق محض معتقد به این است که فضائل غلبه دارند و دارای ارزشی ذاتی هستند. اصول اخلاقی یا وظایف، ناشی از فضائلند. برای مثال اگر ما ادعا کنیم که وظیفه داریم، عادل یا نیکوکار باشیم، باید فضیلت عدالت و نیکوکاری را با دلایل مناسب کشف کنیم. بنابراین اخلاق محض عمدتاً بر حسب فضائل و فضیلت مندی سخن گفته است، نه بر حسب آنچه درست یا الزامی می باشند. اخلاق مبتنی بر فضیلت، احکام ناظر به وظیفه را اساس اخلاق نمی داند و به جای آن، احکام ناظر به فضیلت را اساسی می داند. همچنین این دیدگاه معتقد است که صرفاً انجام کار درست اهمیت ندارد، بلکه داشتن انگیزه و میل شایسته در انجام آن نیز لازم است. این دیدگاه منسوب به ارسطو و پیروان او مانند فیلیپ فوت، مک اینتایر و ریچارد تیلور می باشد. اما اخلاقیون جدید غالباً ادعا دارند که ارسطو جد و نیای آنهاست، اما خود ارسطو طرح و برنامه ای مطرح کرد که از افلاطون و سقراط بود. سقراط پرسشی از دل و هسته اخلاق یونانی مطرح کرد : انسان چگونه می بایست زندگی کند؟ هر سه این فیلسوفان معتقد بودند که پاسخ به این پرسش چنین است : «اخلاقی».

بنابراین وظیفه آنان این بود که نشان دهند که چگونه، اخلاقی زندگی کردن، برای شخص بهتر است. تصور افلاطون و ارسطو از اخلاق این است که در درجه اول با پرورش ملکات یا ویژگیهای منش سرو کار داشته اند با قواعد اصول یعنی این دو عمدتاً بر حسب فضائل و فضیلت مندی سخن گفته اند، نه بر حسب آنچه که درست و الزامی است. چنانکه افلاطون در کتاب جمهوری می کوشد که به تراسیماخوس پاسخ این چالش را بدهد که مردمان عاقل بدنال بدست آوردن لذت و احترام و قدرت برای خودشان هستند.

استدلال وی چنین است : عدالت به معنای وسیع باید با نوعی نظم عقلانی نفس متحد شود. وقتی که انسان ملاحظه می کند که خود با عقل خویش متحد شده است پی می برد که عادل بودن در واقع برایش بهتر است. (بند 233)

ارسطو همین برنامه را ارائه داد و می خواست نشان دهد که سعادت انسان در تحقق و انجام فضائل است (نه

صرف داشتن آنها)، رکن اصلي ادعای او طرح این استدلال است که ذات انسان بواسطه فضیلت، کامل می شود. (Great book. 7729 a.P376) به هر حال روش ارسطو شبیه روش افلاطون است. اکثر بحثهای کتاب اخلاق نیکو ماخوس با تصاویری از انسان دارای فضیلت آکنده است که می خواهد، دیگران را به زندگی مانند، زندگی خود جذب کند. از نظر ارسطو همه فضائل عملی را یک شخص واقعاً صاحب فضیلت، دارا می باشد. سقراط معتقد بود که فضیلت یک چیز واحد است و آن معرفت است. موضع ارسطو در مقابل آن بود: دارا بودن یک فضیلت، دلالت بر دارا بودن همه فضائل دارد.

اما نظریه اخلاق جدید که به فضائل می پردازد، از زمان کتاب فلسفه اخلاق جدید «آنسکوم» احیاء شده است. وی احیاء کننده مکتب فضیلت محور در غرب در نیمه دوم قرن بیستم است. در واقع آنسکوم اخلاق فضیلت را بعد از یک فترت طولانی، زنده کرد. در این جا پرسش این است که آیا می توان یک تبیین کامل از عمل اخلاقی محض ارائه داد؟

به نظر می رسد، این دیدگاه نیز مشکلاتی داشته باشد. یک مورد آن مشکل معرفت شناختی است. این که کدام عادات و عواطف، فضائل اصیل یا مناسب می باشند؟ چگونه می توانیم فضیلت و عواطف اصلی را بشناسیم و شخص با فضیلت کیست؟

اگر کسی از ما بپرسد که کار صحیح کدام است که انجام دهم؟ پاسخ خواهیم داد آنچه را که شخصی با فضیلت آن را انجام دهد. اما شما پاسخ خواهید داد که شخص با فضیلت کیست؟ پاسخ می دهیم کسی که کار خوب انجام می دهد. در این صورت ملاحظه می شود که با یک استدلال دوری مواجه می شویم. بنابراین به نظر می رسد. ما نیاز به معیاری برای شناخت فضائل داریم. زیرا با این مسأله روبرو هستیم که آنچه فضیلت محسوب می شود، در طول زمان و مکان تغییر می کند. چنانکه مثلاً ارسطو غرور را یک فضیلت خاص می دانست؛ در حالی که مسیحیان آن را رذیلت می شمارند و یا مثلاً دیدگاه سرمایه داری زیاده طلبی را یک فضیلت می داند؛ در حالی که مارکسیستها آن را رذیلت می دانند. این اختلاف نظرها ممکن است، حاکی از نوعی نسبیت در فضائل باشد. بنابراین، ما نیازمند به معیار واحدی جهت شناخت فضائل هستیم. مسأله دیگری که مطرح می شود، این است که نظامهای اخلاقی مبتنی بر فضیلت، معمولاً هیچ نوع راهنمایی بر این که چگونه باید معضل اخلاقی را حل کرد ارائه نمی دهند. اگر از ارسطو در این رابطه بپرسیم، خواهد گفت آنچه را یک شخص نیکو، انجام دهد، انجام بده. اما این پرسش مطرح می شود که شخص نیکو کیست؟ ما چگونه می توانیم او را بشناسیم؟ حتی اگر در این جا به آن تعریف ارسطو تمسک شود که کار خوب را واسطه بین دو حد افراط و تفریط می داند، باز شناخت کاربرد آن، کار دشواری خواهد بود. بنابراین به نظر می رسد اخلاق محض نیز خالی از ایراد نباشد.

3- دیدگاه سوم، دیدگاه اخلاق مکمل است. (Complementarity Ethics) که اخلاق کثرت گرا نیز نامیده می شود و معتقد است که هر دو الگوی فوق برای یک نظام کامل ضرورت دارد. نه فقط اصول و نه فقط فضائل، بلکه آنها همدیگر را کامل می کنند و هر دو می توانند ارزش ذاتی داشته باشند. این دیدگاه اهمیت قواعد و فضائل را به رسمیت می شناسد، به نحوی که هیچ کدام به تنهایی کافی نیستند. افرادی مانند رابرت لورن به این دیدگاه معتقدند.

نتیجه بحث و تعیین قول مختار

همانطوري که ملاحظه شد، نقدهايي بر اخلاق مبتني بر عمل مطرح شد که حداقل سه مورد آن موجه مي باشند که عبارت بودند از : بي انگيزه بودن، غافل بودن از ساخت معنوي اخلاق و بيش از حد عقل گرا و جزء گرا بودن. بنابراين به نظر مي رسد صرفا کاري را از روي احساس وظيفه خشک يا هدايت شده انجام دادن مطلوب نباشد و از طرفي در اخلاق مبتني بر فضيلت نيز، ما با یک مشکل عمده که آن مشکل کاربرد است مواجه هستيم. آن نمي تواند به ما بگويد که در موارد خاص که نياز شديد به راهنما داريم چکار بايد بکنيم. چنانکه ما از رذائل گوناگوني خبر داريم که هر کدام در مقابل فضيلت قرار دارند؛ اما درباره اين که بتوانيم خط متمايز کننده اي بين آنها بکشيم چيز بسيار کمي مي دانيم. اين پرسش که حيات نيکو چيست؟ آنچه دقيقا انسان بايد انجام دهد چيست؟ يا حتي با چه معياري بايد کوشيد تا تعيين کرد که شخص چه کاري بايد انجام دهد؟ درباره اين پرسشها اگر یک معيار و راهنما مطرح شود، بسيار مفيد خواهد بود؛ چرا که صرفا مانند ارسطو جاي فضيلت را نشان دادن، کفايت نمي کند. پس آنچه به عنوان سخن نهايي مي توان گفت اين است که :

اخلاق وظيفه و اصول و اخلاق فضائل دو وجه مکمل یک اخلاق هستند، بطوري که اصول و فضائل همدیگر را کامل مي کنند و هر یک به تنهائي کافي نيستند. بنابراين هم نظر با فرانکينا خواهيم شد که مي گويد، به ازاي هر خصلت خوب اخلاقي یک اصل وجود دارد که نوع عملي را تعيين مي کند که اين خصلت اخلاقي خود را در آن مي نمايند. و به ازاي هر اصلي، یک فضيلت خوب اخلاقي وجود دارد که عبارت است از ملکه يا تمايل به عمل بر اساس آن اصل.

اما وجه نياز به هر دو اين است که همانطوري که بيان شد براي شناخت فضائل، نياز به معيار و اصولي داريم و در واقع فضائل بدون اصول کورند. پس اگر اصول را نپذيريم، نمي توانيم بدانيم چه خصلتهائي بايد تقويت شوند. از طرفي براي اين که اخلاق، ضمانتهائي اجرايي دروني مناسبي داشته باشد، بايد به پرورش چنين ملکاتي پرداخت، بعلاوه بايد ويژگيهاي منش خاصي را در خود پرورش دهيم؛ زيرا فقط به اين دليل که فاعلي مطابق با اصول خاصي عمل کرده يا نه، نمي توان وي را ستايش يا سرزنش کرد. آن فاعل، ممکن است بدون آن که تقصير داشته باشد، تمام واقعيتهائي مربوط را نداند و شايد در مورد وظيفه اش، صادقانه به خطا رفته باشد، پس بايد ملکاتي را پروريم تا کار صواب را بياييم. همچنين به نظر مي رسد که هنگام تعارض بين اصول، اين فضائل و ملکات هستند که انسان را ياري مي کنند.

منابع :

Ethics -louis P. Pot man. Discorering Right and wrong Third Edition. united states Milrtary-1 Academy

2-Essay on liberty. thonost mill, penguin boos 1971

3-Aristotle, Nicomachean Ethics, trans, D. Ross. oxford university press, 1980.

4-After uirtue-Alasdair-Macirtyre. published by the university of Notre Dame press. Nater Dame. Idian. second ed.

5-Great books of the Western world mortimer editor in cbief. ADLER. J.

6-Plato-Republic-trans, R. Waterfield-Oxford university press. 1995.

7- فلسفه اخلاق - فرانکينا- ترجمه : هادي صادقي، مؤسسه فرهنگي طه.

(*) دانشجوي دکتري دانشکده الهیات و معارف اسلامي دانشگاه تهران